

من، امیرحسین 15 سال دارم

مادر امیرحسین رحیمی متهم 15 ساله‌ای که 2 ماه زندانی است در گفت‌وگو با «اعتماد» از مشکلات و مطالباتش می‌گوید: وکیل تسخیری با ما تند برخورد می‌کند

مهدی بیگ‌اوغلی| «خانم من نمی‌دانم درباره کدام پرونده صحبت می‌کنید؟ پرونده‌های زیر دست من زیاد است. احتمالاً هرچه که در پرونده لازم بوده، من نوشته‌ام.» این عباراتی است که وکیل تسخیری امیرحسین رحیمی، زندانی 15 ساله رخدادهای اخیر در پاسخ به الهام نجف، مادر امیرحسین مطرح کرده است. عباراتی که نشان می‌دهد، روند بررسی حقوقی به پرونده‌های افراد دستگیر شده در رخدادهای اخیر براساس خواسته و مطالبات خانواده‌ها پیش نمی‌رود. روایت امروز اعتماد، اما درباره مادر سرپرست خانواری است که ناچار می‌شود خودروی زیر پایش را برای تامین هزینه پول پیش یک سرپناه حداقلی بفروشد و زمانی که فرزندش در رخدادهای اعتراضی پس از مرگ مهسا امینی دستگیر می‌شود و قاضی وثیقه 500 میلیون تومانی برای آزادی‌اش تعیین می‌کند، امکان تامین پول وثیقه را نداشته است. هر زمان که درباره این فقدان صحبت می‌کند، بغض گلویش را می‌فشارد و طنین صدایش به لرزه می‌افتد. روایت امروز، روایت پسر بچه‌ای است که 15 آذر جشن تولد 15 سالگی خود را نه در جمع خانواده، بلکه در کانون اصلاح و تربیت پشت‌سر گذاشته است. مادر امیرحسین در گفت‌وگو با «اعتماد» از همه مشکلات، نگرانی‌ها، دلهره‌ها و تنهایی‌هایی می‌گوید که طی این ماه‌ها او را گرفتار ساخته است.

خانم نجف، امیرحسین چند ساله است، چه زمانی دستگیر شد. یک شرحی از پرونده می‌دهید؟

امیرحسین 15 سال دارد. 21 مهرماه در فردیس کرج بازداشت شد. یک هفته از او بی‌خبر بودیم و هر جا که مراجعه می‌کردیم اسمی از او نبود. بعد از یک هفته هم به کانون اصلاح تربیت زندان کچویی منتقل شد. دو ماه است در این زندان حضور دارد. پرونده امیرحسین در بازپرسی

شعبه 8 دادسرای عمومی کرج بود، قاضی برایش 500 میلیون تومان وثیقه برید که ما نتوانستیم این مبلغ را تهیه کنیم. هر چقدر هم التماس کردیم که این رقم را به کفالت بدل کنند، بازپرس قبول نکرد. هر اندازه تلاش کردیم با شرایط ساده‌تری- مثلا فیش حقوقی- اجازه داده شود امیرحسین تا زمان دادگاه بیرون بیاید، باز هم اجازه ندادند. گفتند اتهامات سنگینی به او وارد شده و نمی‌توانند تخفیفی بدهند. آنجا هم بازپرسی و بازجویی شد و نهایتاً قرار نهایی‌اش صادر شد و به دادگاه انقلاب شعبه یک کرج ارسال شد. امروز هم (سه‌شنبه) قرار بود بازپرسی امیرحسین توسط قاضی آصف‌الحسینی انجام شود.

درباره اتهاماتی که در کیفرخواست امیرحسین آمده، توضیح می‌دهید؟

امیرحسین صبح‌ها به مدرسه می‌رفت و بعدازظهرها در دفتر املاک کار می‌کرد. روز دستگیری هم توسط نهادهای مسوول به مغازه‌ای که امیرحسین آنجا کار می‌کرد، اعلام شد که باید ساعت 18 و نیم بسته باشند. امیرحسین به من زنگ زد که مامان اینجا خیلی شلوغ است، بیا دنبالم. بچام نگران بود و از شلوغی می‌ترسید. به سمت مغازه رفتم، متوجه شدم که از فلکه سوم فردیس به بالا اجازه تردد به تاکسی‌ها و خودروها داده نمی‌شود. من بین فلکه‌های سوم و چهارم ایستادم تا امیرحسین از فلکه دوم به من برسد. خیابان شلوغ بود و ماموران همه جا حضور داشتند. فاصله من با امیرحسین 2 الی 3 دقیقه بود. امیرحسین بستنی می‌خورد و به سمت من حرکت می‌کند. خودش می‌گوید، ناگهان ماموران برخوردی تند را آغاز می‌کنند و دستگیری‌ها آغاز می‌شود... امیرحسین می‌ترسد و در یک فرصت مناسب فرار می‌کند. ماموران با ساچمه او را می‌زنند. من هم چند متر پایین‌تر منتظر فرزندم ایستاده بودم. به او زنگ می‌زدم، اما جواب نمی‌داد. دلشوره امانم را بریده بود، یکی از تماس‌هایم را جواب داد، از او پرسیدم کجایی مامان؟ گفت: فلکه چهارم، تعجب کردم، چون من هم فلکه چهارم بودم. بعداً فهمیدم، امیرحسین را به مسجد فلکه چهارم بردند. یکی از تماس‌ها را پاسخ داد و یکی از ماموران به من گفت برای بردن بچه‌ها بیا اداره امنیت. ما همه کلانتری‌ها و نهادهای امنیتی را گشتیم، هیچ اسمی از این بچه نبود تا یک هفته. اینکه در این یک هفته چه بر سر این پسر 15 ساله رفته است، خودش داستان دیگری است. [اطهارات مادر امیرحسین در خصوص وضعیت او در این ایام در روزنامه موجود است.]

وضعیت امیرحسین چطور است؟

امروز که ملاقات کابینی داشتم، امیرحسین گفت در سینه و شکم، سر و گردنم احساس درد دارم. یک ساچمه در سر، یک ساچمه در گردن و چندین ساچمه هم در سینه و شکم باقی مانده است. این ساچمه‌ها ممکن است

عفونت کنند و مشکلات جسمی خطرناک برای امیرحسین ایجاد شود. امیرحسین می‌گفت که احساس می‌کند، ساچمه داخل سرش، حرکت کرده و جابه‌جا شده است. می‌گفت، به بهداری کانون گفته است او را به بیمارستان مدنی کرج ببرند و این ساچمه‌ها را در آورند. از وقتی که امیرحسین این حرف‌ها را زده تا همین الان، دلشوره امانم را بریده، نمی‌دانم باید چه کار کنم، تورو خدا مسوولان به سلامتی این بچه رسیدگی کنند.

آیا وکیل تسخیری پرونده شما به درخواست‌های شما رسیدگی کرده است؟
[وکیل تسخیری امیرحسین، همان وکیلی است که پرونده محمدمهدی کرمی را نیز در دست دارد.]

وکیل تسخیری امیرحسین که هیچ کاری نکرده است. من تازه زمانی که برگه پرینت قرار نهایی دادسرا را گرفتم، آنجا فهمیدم که وکیل من آقای [...] است. تازه شماره تماس وکیل را هم نداشتم، به زحمت شماره تلفنش را پیدا کردم و تماس گرفتم، آقای وکیل گفت: «خانم من نمی‌دانم درباره کدام پرونده صحبت می‌کنید؟ پرونده‌های من زیاد است. هرچه که لازم بوده، من احتمالاً نوشته‌ام.» گفتم: «آقا شما وجدان داری، می‌خواهم بدانم چه دفاعی از بچه من کرده‌ای؟» به من جواب داد: «خانوم من بیشتر از این نمی‌توانم با تو صحبت کنم.»

هیچ‌وقت ملاقات حضوری با این آقای وکیل داشتید؟ آدرس دفتر را داشتید؟

آدرس دفترش را به من نداد و هیچ‌وقت با هم ملاقات نکردیم حتی تماس‌های من را هم پاسخ نمی‌داد. زمانی هم که امیرحسین بازداشت شد، به واسطه اینکه درگیر شده و نهایتاً فرار کرده بود، فردی که امیرحسین را گرفته بود، برخورد تندی با او داشت [نحوه رفتار با امیرحسین در دفتر روزنامه موجود است.]

تصویری که از امیرحسین موجود است، او را يك بچه نحیف نشان می‌دهد. مگر می‌تواند با ماموران درگیر شود؟

امیرحسین ریزجته و کوچولو است. فقط يك مسافت کوتاه از این سوی خیابان به آن سوی خیابان را فرار کرده بود و همین موضوع باعث عصبانیت ماموران شد. [روایت مادر از نحوه بازداشت امیرحسین در روزنامه موجود است] نهایتاً امیرحسین را به خانهای می‌برند که به معترضان پناه داده بود و ماموران این خانه را گرفته و همه بازداشتی‌ها را به آنجا منتقل می‌کردند.

موضوع کوکتل مولوتف از کجا وارد پرونده پسران شده است؟

امیرحسین می‌گوید در آن خانه يك کوکتل مولوتف وجود داشت که آن را در پرونده او قرار می‌دهند. در بازجویی‌ها از امیرحسین می‌خواهند افرادی را معرفی کند که در تهیه کوکتل مولوتف همکاری داشته‌اند.

امیرحسین قسم می‌خورد که من سر کار بوده‌ام و اصلاً کوله پشتی نداشتم، ولی از او می‌خواهند اسم برخی دوستانش را اعتراف کند. پسر من به من می‌گفت ماما اسم کی رو باید می‌دادم؟ اسم کسی را نمی‌دهد اما بعد از چند روز اعتراف می‌کند که کوکتل مولوتف مال خودش است. [نحوه اعتراف‌ها هم در دفتر روزنامه موجود است.] وقتی با امیرحسین صحبت کردم، گفتم: ماما به خدا دست من اصلاً به این کوکتل مولوتف نخورده است. می‌خواهم این واقعیت‌ها را بگویم اما دادگاه اجازه دیدار ما با رییس شعبه یا قاضی را نمی‌دهد.

شما با آقای آصف الحسینی، قاضی پرونده دیدار نداشتید؟
نه والا، هیچ دیداری نداشتم.

وکیل تسخیری به شما نگفته برای این اتهام چه حکمی ممکن است، بریده شود؟

وکیل اصلاً با من حرف نمی‌زند؛ با تندی با ما برخورد می‌کند. من با بازپرس شعبه 7 فردیس صحبت کردم، ایشان به من گفت، بچه شما مظلوم و ریزنقش و کوچولوست. گفت دستش باز نیست، چند اتهام شدید در شعبه قبلی به او بسته‌اند که کار را سخت می‌کند. امیرحسین به من می‌گفت، این آقای بازپرس موقع بازپرسی مدام می‌گفت چرا این اعتراف را کرده‌ای؟ چرا این برگه را امضا کرده‌ای؟ امیرحسین هم می‌گفت... [اظهارات مادر امیرحسین در این خصوص در دفتر روزنامه موجود است]

شما سرپرست خانوار هستید؟ غیر از امیرحسین فرزند دیگری دارید؟
بله من مادر مجرد هستم. دو فرزند دارم. یک دختر 18 ساله دیگر هم دارم. به بازپرس شعبه 7 که فرد منعطفی بود، گفتم: آقای بازپرس به من نگاه کن، من خودم نخوردم، نپوشیدم، بچام را فرستادم مدرسه، فرستادم ورزش، تلاش کرده‌ام بچام سمت مواد و بزهکاری و خلافکاری نرود. با جنگ و دندان بچام را بزرگ کرده‌ام. تا به امروز هم هیچ سازمان دولتی، هیچ کمکی به من به عنوان یک سرپرست خانوار نکرده است. یک بار نشده، انجمن زنان سرپرست خانوار به من بگوید، تو که تنها و بدون حامی دو بچه را بزرگ می‌کنی، چطور زندگی می‌کنی؟ این سازمان‌ها و انجمن‌های دولتی با این همه بودجه‌های نجومی، هیچ وقت کاری نکرده‌اند. باور کنید آقا، من با سلی صورتی را سرخ نگه می‌دارم.

واضح است؛ شما حتی نتوانسته‌اید، پول وثیقه جگرگوشه‌تان را جور کنید؟

من هر چه که داشتم، فروختم تا هزینه زندگی بچه‌هایم را بدهم. همه دارایی من یک ماشین بود، سال قبل آن را فروختم که بتوانم پول پیش‌خانه را جور کنم و سرپناهی برای بچه‌هایم مهیا کنم. یعنی دولت نه تنها دردی از ما دوا نکرد، بلکه تورم را افزایش داده و هستی

ما را براي داشتن يك سرپناه گرفته است. وقتي قاضي وثيقه 500 ميليون توماني را صادر كرد، التماس كردم كه من چيزي ندارم، تو را به خدا وثيقه را كمتر كنيد تا بچه من در زندان نماند؛ ولي هيچ كس به داد ما نرسيد.

هنوز حكم قطعي براي اميرحسين نداده‌اند. پيش‌بيني از حكم احتمالي داريد؟

بازپرس به من گفته همه چيز به قاضي بستگي دارد. اين چند روز كه پرونده به شعبه يك دادگاه انقلاب رفته، همه كار ما گريه و زاري بود، چون ميدانستيم قاضي اين شعبه احكام سنگيني مي‌دهد. دست به دعا هستيم كه در اين پرونده معجزه‌اي شود و قاضي راي تندي صادر نكند.

هزينه‌هاي زندگي شما از چه راهي تامين ميشود؟

بخشي از هزينه‌هايم را اميرحسين تامين مي‌كرد (بغض مادر اميرحسين ميشكند). در مشاور املاك كار مي‌كرد و گاهي اوقات قراردادي تنظيم ميشد و او هم درآمدي داشت. من مستمري‌بگير هم هستم و مبلغ بسيار اندكي از اين طريق به دستم ميرسد.

اگر شما روبه‌روي مسوولان ارشد قضايي قرار داشتيد، از ايشان چه درخواستي داشتيد؟

من به بازپرس اميرحسين هم گفتم، شما خودتان ميدانيد، بازجوهاي شما چگونه عمل مي‌كنند و... اين منصفانه نيست، اگر خدا و پيغمبر هم وسط بياوريد، وجدان آدم قبول نمي‌كند با يك پسر 15 ساله اين طور رفتار شود. بچه من در اين داستان‌هاي اعتراضی نبوده است. اما اگر از زندان بيرون بيايد، اميرحسين به يك آدم ديگه تبديل شده است. كلي درس تازه از زندان ياد گرفته و حجم عظيمي خشم او را در بر گرفته است. اينها حرفه‌ايي است كه مسوولان بايد به آن توجه كنند، اما هر قدر اصرار كردم كه من پول ندارم و اجازه بدهيد پسر را با وثايق كمتر آزاد كنم، اجازه ندادند.

تازه زماني كه برگه پرينت قرار نهايي دادسرا را گرفتم، آنجا فهميدم كه وكيل من آقاي [...] است. تازه شماره تماس وكيل را هم نداشتم، به زحمت شماره تلفنش را پيدا كردم و تماس گرفتم، آقاي وكيل گفت: «خانم من نميدانم درباره كدام پرونده صحبت مي‌كنيد؟ پرونده‌هاي من زياد است. هرچه كه لازم بوده، من احتمالاً نوشته‌ام.» گفتم: «آقا شما وجدان داري، مي‌خواهم بدانم چه دفاعي از بچه من کرده‌اي؟» به من جواب داد: «خانم من بيشتر از اين نمي‌توانم با تو

صحبت كنم.»

م: 1401 23 1401 1401